

تقاطع گفتمان انقلاب اسلامی و نقدهای اندیشه غربی

(تاریخ دریافت ۱۴۰۴/۰۷/۲۶ - تاریخ تصویب ۱۴۰۴/۰۸/۱۲)

آذر رضایی^۱

گارینه کشیشیان سیرکی^۲

حسن خداوردی^۳

چکیده

گفتمان انقلاب اسلامی با تکیه بر مؤلفه‌هایی همچون عدالت، آزادی، استقلال و معنویت، کوشیده است پاسخی به بحران‌های تمدن معاصر ارائه دهد؛ بحران‌هایی که از بی‌عدالتی ساختاری و آزادی‌های افسارگسیخته تا سلطه‌جویی قدرت‌های جهانی و معنابخشگی جوامع مدرن گسترده است. در سوی دیگر، بخشی از اندیشه غربی نیز در قالب جریان‌های انتقادی به نقد همان مسائل پرداخته و با بازخوانی بنیادهای مدرنیته، نسبت به پیامدهای اجتماعی و اخلاقی آن هشدار داده است. بررسی تطبیقی این دو عرصه نشان می‌دهد که دغدغه‌های مشترکی در بطن هر دو نهفته است: همگرایی عدالت‌خواهی انقلاب اسلامی با نقدهای اقتصادی متفکرانی چون استیگلیتز و پیکتی، هم‌سویی برداشت از آزادی مسئولانه با نقد لیبرالیسم فردگرایانه، قرابت استقلال‌طلبی با نظریات ضد امپریالیستی چامسکی و دیگران، و اشتراک نگرانی‌ها درباره

^۱ دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: a.rezaei6089@iau.ac.ir.

^۲ عضویت هیئت علمی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران و عضو فعال پژوهشکده غرب‌شناسی (نویسنده مسئول)

Email: g_keshishyan@azad.ac.ir.

^۳ عضویت هیئت علمی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: hakhodaverdi@gmail.com.

فروپاشی معنویت با مباحث مک‌اینتایر و تیلور. این اشتراکات، هرچند از مبانی معرفتی متفاوت برمی‌خیزند، ظرفیت آن را دارند که زمینه‌ای برای تعامل نظری و گسترش گفتگویی بینافرهنگی فراهم سازند. دستاورد چنین تقاطعی می‌تواند فراتر از صرف مقایسه مفهومی، به طرح الگوهایی منجر شود که ضمن حفظ هویت بومی انقلاب اسلامی، امکان هم‌افزایی با جنبش‌های فکری عدالت‌طلب و معنویت‌خواه در غرب را فراهم کرده و چشم‌اندازی نو برای مواجهه مشترک با بحران‌های جهانی بگشاید.

کلید واژگان: گفتمان انقلاب اسلامی؛ اندیشه انتقادی غرب؛ عدالت؛ آزادی؛ استقلال؛ معنویت؛ نقد مدرنیته.

The Intersection of the Discourse of the Islamic Revolution and Critiques of Western Thought

Azar Rezaei¹

Garineh Keshishian Sirki²

Hassan Khodavardi³

Abstract

The discourse of the Islamic Revolution grounded in core elements such as justice, freedom, independence, and spirituality, has sought to respond to the crises of modern civilization—ranging from structural injustice and unrestrained liberties to global domination and the spiritual void of modern societies. On the other hand, strands of Western thought, particularly within critical theory, have similarly addressed these issues, offering profound critiques of modernity and warning against its social and moral consequences. A comparative examination of these two realms reveals shared concerns at their core: the convergence of the Islamic Revolution's pursuit of justice with the economic critiques of thinkers such as Stiglitz and Piketty; the alignment of responsible freedom with critiques of individualist liberalism; the affinity of independence-seeking with Chomsky's anti-imperialist theories; and the common anxiety over the collapse of spirituality echoed in the works of MacIntyre and Taylor. Although emerging from different epistemological foundations, these shared concerns create opportunities for theoretical interaction and intercultural

¹ PhD student in Political Science, Department of Political Science, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Email: a.rezaei6089@iau.ac.ir.

² Member of the Faculty of Political Science and International Relations, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran and active member of the Western Studies Research Institute (Corresponding author).

Email: g_keshishyan@azad.ac.ir.

³ Member of the Faculty of Political Science and International Relations, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Email: hakhodaverdi@gmail.com.

dialogue. Such intersections, beyond mere conceptual comparison, may contribute to the development of alternative models that, while preserving the indigenous identity of the Islamic Revolution, enable intellectual synergy with justice-oriented and spirituality-seeking movements in the West, thus opening new horizons for joint engagement with global crises.

Keywords: Islamic Revolution discourse; Western critical thought; justice; freedom; independence; spirituality; critique of modernity.

۱. مقدمه

گفتمان انقلاب اسلامی ایران به عنوان برآمده از نهضت ۱۳۵۷، حامل مجموعه‌ای از ارزش‌ها و آرمان‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است که عدالت، آزادی، استقلال و معنویت از ارکان اصلی آن به‌شمار می‌روند. از سوی دیگر، در سنت روشنفکری غربی نیز جریان‌های متعددی را می‌توان یافت که به نقد بنیان‌های فکری و تمدنی غرب پرداخته و کاستی‌های آن را گوشزد کرده‌اند. با این حال، تاکنون ارتباط منسجم و سازنده‌ای میان این دو حوزه فکری - یعنی گفتمان انقلاب اسلامی و نقدهای اندیشه غربی - شکل نگرفته است. به بیان دیگر، نقاط اشتراک و ظرفیت‌های هم‌افزایی این دو جریان فکری کمتر مورد توجه قرار گرفته و همین امر می‌تواند موجب عدم درک متقابل و از دست رفتن فرصت‌های گفتگوی تمدنی شود.

چرا گفتمان انقلاب اسلامی که داعیه احیای ارزش‌های الهی و انسانی را دارد، با جریان‌های منتقد تفکر غربی پیوندی استوار برقرار نکرده است؟ بخشی از پاسخ را باید در تفاوت مبانی معرفتی و زبانی این دو گفتمان جستجو کرد؛ گفتمان انقلاب اسلامی در بستر فرهنگی-دینی جهان اسلام شکل گرفته و ادبیات آن عمدتاً معطوف به مفاهیم اسلامی (مانند تکلیف الهی، مستضعفین و امت) است، در حالی که نقدهای اندیشه غربی عمدتاً درون سنت فلسفی و فکری غرب و با ادبیات سکولار و آکادمیک صورت‌بندی شده است. همین ناهم‌زبانی باعث شده نقاط مشترک بالقوه چندان که باید، شناسایی و برجسته نشود. اما بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که در عمق هر دو، دغدغه‌های مشترکی نسبت به سرنوشت انسان معاصر و جامعه بشری وجود دارد.

هدف پژوهش حاضر آن است که با واکاوی تطبیقی مفاهیم کلیدی گفتمان انقلاب اسلامی و برخی از مهم‌ترین مضامین نقد تفکر غربی، زمینه‌های همگرایی و تعامل میان آنها را مشخص سازد. پرسش اصلی مقاله این است: چه شباهت‌ها و اشتراکاتی میان ارزش‌های بنیادین گفتمان انقلاب اسلامی (عدالت، آزادی، استقلال و معنویت) و انتقادهای مطرح‌شده در اندیشه متفکران منتقد غرب وجود دارد و چگونه می‌توان از این اشتراکات در جهت تقویت پیوند دو گفتمان بهره برد؟ در راستای پاسخ به این پرسش، ابتدا کلیاتی درباره هر دو جریان و پیشینه پژوهش‌های مرتبط ارائه خواهد شد و سپس با تبیین هدف پژوهش و طرح پرسش، روش و ساختار پژوهش بیان می‌گردد. در ادامه، پیشینه پژوهش شامل مطالعات ایرانی و غربی مرور می‌شود؛ سپس چارچوب نظری و روش پژوهش تبیین شده و آنگاه چهار

مؤلفه اصلی گفتمان انقلاب اسلامی یعنی عدالت، آزادی، استقلال/قدرت و معنویت/تکلیف به تفصیل مورد تحلیل مقایسه‌ای قرار می‌گیرد.

۲. پیشینه پژوهش

۲-۱- پژوهش‌های داخلی

در ایران، از سال‌های پیش از انقلاب ۱۳۵۷ تاکنون آثار متعددی پدید آمده که به نوعی به نقد تمدن غرب و یا تبیین ارزش‌های انقلاب اسلامی پرداخته‌اند. یکی از نخستین آثار تأثیرگذار در این زمینه کتاب غرب‌زدگی اثر جلال آل‌احمد است که در اوایل دهه ۱۳۴۱ انتشار یافت. آل‌احمد در این کتاب با نگرانی از شیفتگی افراطی جامعه‌های شرقی به ظواهر تمدن غرب، این وضعیت را «بیماری غرب‌زدگی» نامید و خواستار بازگشت به هویت بومی-دینی و مقابله با سلطه فرهنگی غرب شد (آل‌احمد، ۱۳۴۱). این اثر هرچند پیش از انقلاب نگاشته شد، اما در شکل‌گیری فضای فکری منتقد غرب در میان انقلابیون مسلمان نقش مهمی داشت.

در سال‌های منتهی به انقلاب، متفکرانی چون علی شریعتی نیز نقدهایی اساسی بر تمدن و ایدئولوژی غرب وارد کردند. شریعتی با طرح مفاهیمی مانند «بازگشت به خویش» و احیای مکتب توحیدی، از یکسو به نقد اومانیسم و مادی‌گرایی غرب پرداخت و از سوی دیگر تلاش کرد قرائتی اجتماعی و انقلابی از اسلام ارائه دهد که بتواند در برابر ایدئولوژی‌های رقیب (لیبرالیسم غربی و مارکسیسم شرقی) قد علم کند. هرچند آثار شریعتی بیشتر جنبه ایدئولوژیک و انگیزشی برای جوانان داشت، اما از نظر محتوای انتقادی نسبت به غرب، همسو با رویکرد کلی گفتمان انقلاب اسلامی بود (شریعتی، ۱۳۵۶).

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ادبیات رسمی انقلاب به رهبری امام خمینی (ره) و پس از ایشان آیت‌الله خامنه‌ای، بارها مفاهیم چهارگانه عدالت، آزادی، استقلال و معنویت را به عنوان اهداف بنیادین انقلاب مطرح کرده است. امام خمینی در سخنان خود تأکید می‌کرد که قیام مردم ایران پیش و بیش از هر چیز برای برپایی عدالت اسلامی بوده است. وی در سخنرانی خود در جمع عشایر لرستان بارها بر نقش مستضعفان در شکل‌گیری انقلاب و برابری طبقات جامعه تأکید کرد و (خمینی، ۱۳۵۸: ج ۷، ص ۳۲۸). این عدالت، ریشه در تعالیم اسلامی (به‌ویژه آموزه‌های قرآنی و نهج‌البلاغه درباره قسط و عدل) دارد و با عدالت در اندیشه لیبرالی غرب متفاوت است. عدالت در گفتمان انقلاب صرفاً یک قرارداد اجتماعی یا مصلحت اقتصادی نیست، بلکه «امری مقدس و الهی» تلقی می‌شود که اجرای آن

یک تکلیف دینی به شمار می‌آید (مطهری، ۱۳۵۸: ۸۱). بر این اساس، نظام جمهوری اسلامی خود را متعهد به تحقق عدالت اجتماعی، رفع فقر و حمایت از قشرهای محروم می‌داند؛ امری که در شعار «پابره‌ها ولی نعمت ما هستند» متبلور شده است.

از منظر رهبران انقلاب، عدالت نقطه مقابل نظام سلطه و تبعیض طبقاتی رژیم شاه و حامیان غربی‌اش بود. به تعبیر آیت‌الله خامنه‌ای، انقلاب اسلامی نه تنها برای کسب استقلال سیاسی، بلکه برای «برپایی عدالت و کوتاه کردن دست چپاول‌گران داخلی و خارجی از ثروت ملت» صورت گرفت (خامنه‌ای، ۱۳۹۳). پس از استقرار نظام نیز، هرچند در مقام عمل چالش‌هایی در راه عدالت‌گستری وجود داشته، اما این ارزش هیچ‌گاه از اهداف اعلامی انقلاب حذف نشده است. حتی در بیانیه گام دوم انقلاب (صادره در چهارمین سال پیروزی انقلاب)، ایشان عدالت را در شمار آرمان‌های همیشگی و جهان‌شمول برشمرده و تأکید می‌کنند که «عدالت، ارزشی نیست که مختص یک نسل یا جامعه باشد و هرگز مردم از آن دل‌زده نخواهند شد» (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۳). این بیان نشان می‌دهد عدالت‌خواهی، وجهی فطری و دائمی در این گفتمان است.

از منظر نقد اندیشه غربی در داخل ایران، علاوه بر پیشگامانی چون آل‌احمد و شریعتی، فیلسوفان و اندیشمندان پس از انقلاب نیز این مسیر را ادامه دادند. رضا داوری اردکانی یکی از چهره‌های شاخص در این زمینه است که بخش مهمی از آثار خود را به واکاوی مبانی تفکر مدرن غرب و چالش‌های آن اختصاص داده است. داوری اردکانی با نگاهی انتقادی به مفاهیمی چون انسان‌محوری غربی، عقلانیت ابزاری و سکولاریسم، به دفاع از رویکرد اسلامی-ستنی در برابر مدرنیته برخاست. در کتاب «درباره غرب» (داوری اردکانی، ۱۳۷۹)، او مجموعه‌ای از مقالات را ارائه می‌دهد که نقد تاریخ و فرهنگ غرب از منظر یک متفکر مسلمان معاصر است. هرچند لحن و دغدغه‌های داوری فلسفی است، اما در نهایت به نتایجی مشابه گفتمان انقلاب می‌رسد، از جمله تأکید بر بحران معنویت و اخلاق در دنیای غرب و نیاز به بازیابی هویت مستقل فکری در جوامع اسلامی.

همچنین در سال‌های اخیر تحقیقات دانشگاهی متعددی در ایران با رویکرد تطبیقی صورت گرفته که سعی در مقایسه گفتمان انقلاب اسلامی با گفتمان‌های منتقد غربی داشته‌اند. به عنوان مثال، آجیلی و اسمعیلی اردکانی (۱۳۹۴) در مقاله‌ای به بررسی «بديل‌های دولت در گفتمان اسلامی و انتقادی غرب» پرداختند. آنان نشان دادند که گفتمان اسلام سیاسی برخاسته از انقلاب اسلامی و گفتمان‌های انتقادی غربی (مانند نظریات انتقادی روابط بین‌الملل) هر دو نسبت به کارآمدی مدل دولت-ملت مدرن تردیدهایی ابراز کرده و به دنبال آلترناتیوهای فراتر از آن بوده‌اند (آجیلی و اسمعیلی، ۱۳۹۴). این قبیل

پژوهش‌ها بیانگر آن است که نقاط اشتراک معناداری میان آرمان‌های انقلاب اسلامی و ایده‌های نقادانه متفکران غربی وجود دارد که قابل مطالعه و بهره‌برداری است.

از سوی دیگر، برخی پژوهش‌های ایرانی به طور خاص بر نقد تمدن غرب از منظر اندیشه رهبری انقلاب تمرکز کرده‌اند. برای نمونه، نرمانی و همکاران (۱۴۰۰) «نقد تمدن نوین غربی از منظر گفتمان انقلاب اسلامی با تأکید بر آراء آیت‌الله خامنه‌ای» را موضوع تحقیق خود قرار دادند. یافته‌های آنان نشان می‌دهد که از نگاه رهبر انقلاب اسلامی مهم‌ترین انتقادات به تمدن غرب مدرن عبارتند از: سیطره علم تجربی و اثباتی، جدایی اخلاق از دانش، سکولاریسم سیاسی، اقتصاد سرمایه‌داری و سودمحور، و مفهوم حقوق بشر سکولار (نرمانی و همکاران، ۱۴۰۰). در مقابل، گفتمان انقلاب اسلامی در بیانات ایشان راه‌حلهایی چون مردم‌سالاری دینی، اقتصاد مقاومتی و عدالت‌محور، نظام اجتماعی مبتنی بر عدالت و تعاون جهانی، و دفاع از مستضعفان را مطرح می‌کند (همان). این پژوهش‌ها مؤید آن‌اند که ادبیات انقلاب اسلامی دارای بنیانی انتقادی نسبت به غرب است و مفاهیمی را عرضه می‌کند که قابل مقایسه با جریان‌های انتقادی فکری در غرب هستند.

۲-۲- پژوهش‌های خارجی

در جهان غرب، سنت «اندیشه انتقادی» سابقه‌ای دیرینه دارد و طیف گسترده‌ای از نحله‌های فکری را در بر می‌گیرد. به طور کلی، منظور از نقد اندیشه غربی مجموعه دیدگاه‌ها و نظریاتی است که بنیان‌های فلسفی، اجتماعی یا اخلاقی تمدن مدرن غرب را به چالش می‌کشند. از نیمه دوم قرن بیستم به این سو، با ظهور بحران‌های گوناگون در جوامع سرمایه‌داری غربی (نظیر دو جنگ جهانی، بحران‌های هویتی و معنوی، شکاف‌های طبقاتی، جنبش‌های مدنی دهه ۶۰ و ...)، موج تازه‌ای از نقد درونی در غرب شکل گرفت. از جمله می‌توان به مکتب نظریه انتقادی فرانکفورت اشاره کرد که متفکرانی چون ماکس هورکهایمر و تئودور آدورنو ضمن نقد عقلانیت ابزاری و صنعت فرهنگ در غرب، به کاستی‌های مدرنیته و روشنگری پرداختند (هورکهایمر، ۱۹۷۲). پس از آن، فیلسوفان پست‌مدرن نظیر میشل فوکو و ژاک دریدا نیز روایت‌های مسلط قدرت و دانش در تمدن غربی را زیر سؤال بردند (فوکو، ۱۹۷۷؛ دریدا، ۱۹۷۶).

در حوزه اندیشه اجتماعی و سیاسی معاصر غرب، برخی متفکران به طور ویژه بر بحران عدالت اجتماعی، معنویت‌زدایی و پیامدهای منفی لیبرالیسم تأکید کرده‌اند. برای مثال جوزف استیگلیتز اقتصاددان برجسته، در کتاب «بهای نابرابری» به شدت از افزایش شکاف طبقاتی و بی‌عدالتی اقتصادی

در جوامع سرمایه‌داری انتقاد می‌کند و آن را خطری برای آینده جوامع می‌داند (استیگلیتز، ۲۰۱۲: ۷). این نقدها نشان می‌دهد حتی در دل جوامع غربی، مشروعیت نظام سرمایه‌داری و توزیع ناعادلانه ثروت مورد سؤال جدی قرار گرفته است.

در زمینه نقد مفهوم آزادی در سنت لیبرال غربی، متفکرانی مانند پاتریک دنین دیدگاه‌های مهمی ارائه کرده‌اند. دنین در کتاب «چرا لیبرالیسم شکست خورد» استدلال می‌کند که لیبرالیسم غربی به دلیل تأکید افراطی بر آزادی فردی و رهایی از هر قید سنت و جامعه، به نوعی تناقض درونی دچار شده و بنیان‌های خود را تضعیف کرده است (دنین، ۲۰۱۸: ۸۸). به عقیده او، آزادی نامحدود و فردگرایانه لیبرالی، خود باعث فروپاشی نهادهای اجتماعی و ایجاد وابستگی‌های جدید (مثلاً وابستگی شدید به دولت و بازار) شده که در نهایت آزادی واقعی انسان را نقض می‌کند. این نقد درونی از مفهوم آزادی، همسویی جالبی با دیدگاه‌های انتقادی موجود در گفتمان انقلاب اسلامی درباره آزادی دارد که در بخش‌های بعد به آن خواهیم پرداخت.

از منظر استقلال و نقد قدرت سلطه‌گر، متفکران غربی ضد امپریالیست و منتقد نظام سلطه جهانی نیز قابل توجه‌اند. نوآم چامسکی زبان‌شناس و نظریه‌پرداز معاصر، در آثار خود از جمله «چه کسی بر جهان حکومت می‌کند؟» به شدت سیاست‌های امپریالیستی و سلطه‌جویانه دولت‌های غربی به‌ویژه ایالات متحده را محکوم می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه قدرت‌های بزرگ برای حفظ هژمونی خود استقلال ملت‌های دیگر را نقض می‌کنند (چامسکی، ۲۰۱۶: ۴۲). انتقادهای چامسکی از سرمایه‌داری جهانی و امپریالیسم نظامی آمریکا، نمونه بارزی از همان دغدغه استقلال و ظلم‌ستیزی است که در گفتمان انقلاب اسلامی نیز وجود دارد.

سرانجام، در حوزه اخلاق و معنویت، شماری از فیلسوفان و جامعه‌شناسان غربی بحران معنابخستگی و زوال فضیلت در جوامع مدرن را گوشزد کرده‌اند. السدیر مک‌اینتایر فیلسوف اخلاق، در کتاب «در جستجوی فضیلت» با تحلیل تاریخ فلسفه اخلاق غرب استدلال می‌کند که پروژه اخلاق مدرن در غرب شکست خورده و جهان سکولار مدرن در وضعیتی آشفته از نظر ارزشی به‌سر می‌برد (مک‌اینتایر، ۱۹۸۱: ۵۱-۵۰). او معتقد است غرب دچار نابسامانی اخلاقی شده و معیارهای تشخیص خیر و شر را از دست داده است. راه حل پیشنهادی مک‌اینتایر بازگشت به سنت‌های فضیلت‌محور (مانند اخلاق ارسطویی-مسیحی) است (مک‌اینتایر، ۱۹۸۱: ۲۶۳). این نقد قویاً با دیدگاه‌های اسلامی در باب ضرورت احیای معنویت و اخلاق هم‌نواست. همچنین چارلز تیلور فیلسوف کانادایی در کتاب «عصر سکولار» از خلأ معنوی انسان مدرن سخن می‌گوید و نشان می‌دهد که چگونه افول دین در

غرب به بحران هویت و معنا منجر شده است (تیلور، ۲۰۰۷: ۵۸۳). مجموعه این نقدهای متفکران غربی حاکی از آن است که بسیاری از آنان نیز نسبت به وضعیت بی‌عدالتی، آزادی‌های افسارگسیخته، سلطه‌گری جهانی و فروپاشی اخلاقی در تمدن غرب معترض‌اند؛ مسائلی که اتفاقاً در گفتمان انقلاب اسلامی به زبان دیگری مورد تأکید قرار گرفته است.

۳. چارچوب نظری

برای مقایسه دو حوزه فکری متفاوت - یعنی گفتمان انقلاب اسلامی و اندیشه‌های انتقادی متفکران غربی - نیازمند چارچوب نظری روشنی هستیم که امکان گفتگو و تطبیق میان مفاهیم را فراهم کند. در این پژوهش از رویکرد تحلیل گفتمان مقایسه‌ای استفاده شده است. منظور از تحلیل گفتمان در اینجا، بررسی منظومه مفاهیم، ارزش‌ها و انگاره‌هایی است که یک دستگاه فکری را سامان می‌دهند. هر گفتمان حول چند مفهوم محوری یا دال مرکزی شکل می‌گیرد که سایر مفاهیم را معنا بخشی می‌کند. در گفتمان انقلاب اسلامی، مفاهیمی چون عدالت، آزادی، استقلال، معنویت و ولایت فقیه دال‌های مرکزی محسوب می‌شوند که منظومه فکری جمهوری اسلامی را قوام می‌بخشند (جهانبزرگی، ۱۳۸۹: ۱۵). در گفتمان‌های انتقادی غربی نیز هر مکتب فکری پیرامون مفاهیم کلیدی ویژه‌ای - نظیر آزادی، برابری، اصالت جامعه در برابر فرد، فضیلت، رهایی بخشی و غیره - شکل گرفته است.

چارچوب نظری تحقیق حاضر مبتنی بر این فرض است که می‌توان لایه معنایی مشترک برخی از این مفاهیم کلیدی را در دو گفتمان متفاوت شناسایی کرد. به بیان دیگر، مفاهیمی نظیر عدالت یا معنویت، علیرغم خاستگاه‌های فکری متمایز، واجد بار معنایی عام‌تری هستند که امکان ترجمه شدن از یک گفتمان به گفتمان دیگر را دارند. برای عملی ساختن این مقایسه مفهومی، از نظریات موجود در باب گفتگوی بینافکری بهره گرفته‌ایم. ایده «گفتگوی تمدن‌ها» (خاتمی، ۱۳۷۹) مثال مشهوری است که بر امکان و ضرورت تعامل سازنده میان منظومه‌های فکری-تمدنی مختلف تأکید دارد. در این پژوهش نیز پیش‌فرض اساسی آن است که گفتمان انقلاب اسلامی (به عنوان یک گفتمان اسلامی-ایرانی) و گفتمان‌های انتقادی غربی (به عنوان بخشی از گفتمان مدرن غرب) می‌توانند بر سر برخی مبانی انسانی و جهان‌شمول به تفاهم برسند. برای شفافیت نظری، هر یک از چهار مفهوم مورد بحث (عدالت، آزادی، استقلال، معنویت) به منزله متغیر مفهومی در نظر گرفته شده و در دو سیاق گفتمانی مختلف تعریف و تحلیل می‌شود. بدین ترتیب چارچوب نظری ما نوعی مقایسه تطبیقی مفهوم‌پردازی‌ها است که ریشه در مطالعات مفهومی بین‌فرهنگی دارد.

از منظر مستندات نظری داخلی، برای صورت‌بندی مفاهیم در چارچوب انقلاب اسلامی از آثار و بیانات نظریه‌پردازان و رهبران انقلاب استفاده شده است (مانند مجموعه صحیفه امام خمینی و بیانات آیت‌الله خامنه‌ای درباره مفاهیم عدالت، آزادی و ...). به موازات آن، برای مفاهیم متناظر در تفکر غربی از آرای فیلسوفان و نظریه‌پردازان منتقد غرب بهره می‌گیریم (نظیر آرای مک‌اینتایر در باب فضیلت برای بحث معنویت و اخلاق، یا آرای چامسکی در باب امپریالیسم برای بحث استقلال). این شیوه تضمین می‌کند که تحلیل ما ریشه در متون اصلی هر دو سنت دارد و صرفاً تفسیری یک‌جانبه نخواهد بود.

۴. روش پژوهش

پژوهش حاضر به روش کیفی و به صورت توصیفی-تحلیلی انجام گرفته است. برای گردآوری اطلاعات از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی بهره برده‌ایم؛ به این معنا که سخنرانی‌ها، مکتوبات و اسناد مرتبط با گفتمان انقلاب اسلامی (مانند مجموعه بیانات امام خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای، قوانین و اسناد بالادستی جمهوری اسلامی، آثار اندیشمندان انقلاب) و همچنین کتب و مقالات شاخص متفکران غربی در نقد تمدن و تفکر غرب مطالعه شده‌اند. سپس با رویکرد تحلیل مفهومی، مضامین و گزاره‌های استخراج‌شده ذیل چهار محور اصلی پژوهش (عدالت، آزادی، استقلال، معنویت) طبقه‌بندی و مقایسه شده‌اند.

روش تحلیل در این مقاله کیفی-تفسیری است؛ بدین نحو که ابتدا مفهوم هر محور در بستر گفتمان انقلاب اسلامی تبیین شده و سپس معادل یا مشابه مفهومی آن در اندیشه منتقدان غرب جستجو و تحلیل گشته است. در این فرایند تلاش شده از روش تطبیقی بهره گرفته شود؛ یعنی وجوه اشتراک و افتراق مفاهیم در دو گفتمان متفاوت به دقت شناسایی و تفسیر گردد. برای اعتباربخشی به نتایج، از تکنیک مثلث‌سازی منابع استفاده شده است؛ به این معنی که هر ادعا یا تحلیل حداقل با استناد به دو منبع معتبر (یکی از هر گفتمان در صورت امکان) پشتیبانی شده است. تمامی منابع مورد استفاده، از میان کتب، مقالات علمی-پژوهشی یا اسناد معتبر انتخاب شده‌اند.

پس از تبیین روش‌شناسی و گردآوری داده‌ها، اکنون می‌توان به سراغ بخش اصلی پژوهش رفت که مقایسه و تحلیل چهار مؤلفه اساسی گفتمان انقلاب اسلامی در پرتو اندیشه‌های انتقادی غربی است. این مؤلفه‌ها عبارت‌اند از: عدالت، آزادی، استقلال (و قدرت) و معنویت (و تکلیف). هر بخش ابتدا دیدگاه گفتمان انقلاب اسلامی پیرامون آن مؤلفه را تشریح کرده و سپس دیدگاه‌های منتخب از منتقدان غربی که نسبت به همان مؤلفه مسئله‌دار بوده‌اند را طرح و مقایسه می‌کند.

۵. یافته های تحلیلی

۵-۱- عدالت: آرمان مشترک مستضعفان و عدالت‌خواهان

عدالت یکی از ارکان بنیانی گفتمان انقلاب اسلامی است. در ادبیات انقلاب، عدالت عمدتاً با پسوند «اجتماعی» به کار می‌رود که نشان‌دهنده تأکید بر رفع تبعیض‌ها، نابرابری‌ها و حمایت از مستضعفین است. امام خمینی بارها تصریح کرده‌اند که قیام مردم ایران پیش و بیش از هر چیز برای برپایی عدالت اسلامی بوده است: «هیچ‌کس نمی‌تواند تصور کند که ما خون‌بهای جوانان‌مان را برای ارزان شدن خربزه دادیم؛ ما خون دادیم که اسلام را برقرار کنیم. اولیای ما هم برای اسلام جان دادند نه برای اقتصاد» (خمینی، ۱۳۵۸: ج ۹، ۴۴۹). این سخن مشهور امام (ره) - که تأکید می‌کند انقلاب ایران نه به خاطر مطالبات صرفاً اقتصادی بلکه برای ارزش‌های متعالی صورت گرفت - نشان می‌دهد که در منظومه فکری انقلاب اسلامی، عدالت رنگ و بویی عمیقاً ارزشی و گفتمانی دارد. عدالت در این دیدگاه، صرفاً تأمین معاش و رفاه مادی مردم نیست بلکه اقامه قسط و حق در تمامی ابعاد زندگی است.

از منظر اسلام، عدالت یک فضیلت الهی و هدف انبیا است (قرآن کریم، حدید: ۲۵). چنین نگاهی، عدالت را از سطح یک مفهوم عرفی ارتقا داده و آن را به تکلیفی مقدس تبدیل می‌کند. در نتیجه، ظلم‌ستیزی و حمایت از ستم‌دیدگان در جامعه اسلامی نه یک انتخاب سیاسی، که یک وظیفه دینی به شمار می‌آید. همین امر باعث شده انقلاب اسلامی خود را موظف بداند که در برابر هرگونه بی‌عدالتی - چه در داخل جامعه و چه در عرصه جهانی - موضع فعال بگیرد (خامنه‌ای، ۱۳۹۸). شعار دفاع از «پابرهنگان و مستضعفان» که هم در کلام امام و هم در قانون اساسی جمهوری اسلامی (اصل ۱۵۴) آمده، تجلی همین تکلیف‌گرایی عدالت‌محور است.

به عنوان نمونه، در اقتصاد اسلامی ربا (بهره‌ی استثمار) مصداق بی‌عدالتی و ظلم به بدهکاران ناتوان محسوب می‌شود و تحریم آن از احکام قطعی اسلام است؛ حال آنکه در نظام سرمایه‌داری غربی، بهره بانکی نه تنها مشروع بلکه ستون فعالیت‌های اقتصادی تلقی شده است. این تفاوت نگرش به عدالت اقتصادی نشان می‌دهد که هرچند هر دو تمدن به مفهوم عدالت توجه دارند، در تعیین مصادیق و چهارچوب‌های آن اختلاف بنیادین دارند.

از سوی دیگر، نگاهی به اندیشه منتقدان غربی نشان می‌دهد که عدالت اجتماعی از دغدغه‌های مهم آنان نیز بوده است. جریان‌های فکری چپ (سوسیالیستی و مارکسیستی) از قرن نوزدهم میلادی به نقد بی‌عدالتی نظام سرمایه‌داری صنعتی پرداختند. اگرچه انقلاب اسلامی از نظر مبانی با

مارکسیسم تفاوت اساسی داشت، اما هر دو از وضعیت ظلم و تبعیض در جهان سرمایه‌داری ناراضی بودند. در دوران معاصر، اقتصاددانان منتقد نظام سرمایه‌داری، همچون جوزف استیگلیتز و توماس پیکتی، با آمار و تحلیل‌های دقیق نشان داده‌اند که چگونه آزادسازی‌های افراطی اقتصاد بازار به تشدید فاصله فقیر و غنی در کشورهای غربی منجر شده است (پیکتی، ۲۰۱۴: ۲۲۳؛ استیگلیتز، ۲۰۱۲: ۳۶). استیگلیتز (۲۰۱۲: ۸) هشدار می‌دهد که تمرکز ثروت در دست ۱٪ بالایی جامعه آمریکا نه تنها از منظر اخلاقی ناعادلانه است، بلکه رشد اقتصادی و حتی ثبات دموکراسی را نیز تهدید می‌کند. این لحن انتقادی نسبت به سرمایه‌داری مالی، مورد تأیید گفتمان انقلاب اسلامی است که همواره سرمایه‌داری غربی را نظامی ظالمانه تلقی کرده که «مستضعفین جهان» را تحت سلطه دارد.

یکی دیگر از متفکران غربی که مسئله عدالت را از زاویه‌ای متفاوت مطرح کرده، جان رالز فیلسوف سیاسی لیبرال است. هرچند رالز را نمی‌توان منتقد تمدن غرب نامید، اما او در کتاب «نظریه‌ای در باب عدالت» اصولی برای عدالت اجتماعی در چارچوب لیبرالیسم ارائه داد که برابری منصفانه فرصت‌ها و بهبود وضعیت ضعفا (از طریق «اصل تفاوت») را توصیه می‌کند (رالز، ۱۹۷۱: ۲۶۶). نکته جالب توجه آن است که بعدها منتقدان جامعه آمریکا مانند استیگلیتز نشان دادند که در عمل، آن اصول عدالت‌جویانه محقق نشده و ساختار اقتصاد سیاسی آمریکا خلاف آن حرکت کرده است (استیگلیتز، ۲۰۱۲). این نقد درونی مؤید آن است که حتی بر اساس معیارهای خود متفکران غربی نیز، وضعیت موجود دنیای مدرن از حیث عدالت دچار بحران است.

بنابراین، عدالت‌خواهی نقطه پیوند مهمی میان گفتمان انقلاب اسلامی و جریان‌های منتقد غربی است. هر دو بر این باور مشترک‌اند که نظام حاکم (چه رژیم وابسته پهلوی و امپریالیسم جهانی از دید انقلاب اسلامی، و چه سرمایه‌داری لیبرال از دید منتقدان غربی) عدالت را فدا کرده است. با این حال، تفاوت‌هایی در نگرش به عدالت وجود دارد: در گفتمان اسلامی، عدالت ماهیتی الهی-اخلاقی دارد و با مفاهیم دینی چون حق‌الناس و ظلم‌ستیزی معنا می‌یابد، در حالی که منتقدان غربی بیشتر بر پیامدهای اجتماعی بی‌عدالتی (ناپایداری اجتماعی، نارضایتی سیاسی، فروپاشی همبستگی) تأکید می‌کنند. همچنین انقلاب اسلامی عدالت را نه فقط در تقسیم ثروت بلکه در توزیع قدرت فرهنگی و سیاسی نیز مطالبه می‌کند (مثلاً مبارزه با انحصار رسانه‌ای و سلطه تبلیغاتی غرب را نیز وجهی از عدالت می‌داند)، حال آنکه ادبیات متفکران غربی عمدتاً بر جنبه اقتصادی-طبقاتی عدالت متمرکز بوده است.

یافته‌های تحلیلی این بخش نشان می‌دهد که هر دو گفتمان به وجود ظلم و بی‌عدالتی ساختاری معترف‌اند و خواستار تغییر آن هستند. این اشتراک می‌تواند زمینه‌ساز گفتگوی مشترک

عدالت‌جویانه باشد. به عنوان نمونه، گفتمان انقلاب اسلامی می‌تواند پیام خود درباره ضرورت حمایت از مستضعفان و توزیع عادلانه قدرت و ثروت را با زبان جهانی‌تری مطرح کند که برای جنبش‌های عدالت‌طلب در غرب (نظیر جنبش ضد وال‌استریت و اعتراضات ۹۹٪) قابل فهم و پذیرش باشد. از سوی دیگر، منتقدان غربی نیز می‌توانند از تجربه عملی انقلاب اسلامی در بسیج توده‌های محروم و برانداختن نظام وابسته به سرمایه‌داری بهره فکری ببرند. فصل مشترک این دو، باور به این است که «جهان دیگری ممکن است» که در آن عدالت محور روابط انسان‌ها باشد.

۵-۲- آزادی: آزادی حقیقی در برابر آزادی لیبرالی

مفهوم آزادی در نگاه اول ممکن است نقطه افتراق گفتمان اسلامی و گفتمان غربی به نظر آید، چرا که آزادی شعار محوری لیبرالیسم غربی است و گفتمان انقلاب اسلامی گاه متهم شده که به آزادی‌های فردی بهای کافی نمی‌دهد. اما بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که هر دو گفتمان بر ارزشمندی آزادی تأکید دارند، هرچند تلقی آنها از چیستی آزادی و حدود آن متفاوت است.

در گفتمان انقلاب اسلامی، آزادی یکی از شعارهای سه‌گانه اصلی (استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی) بود. این آزادی در درجه نخست به معنای آزادی ملت از استبداد داخلی و سلطه خارجی بود. امام خمینی با استبداد شاهنشاهی مبارزه کرد تا مردم از ظلم و خفقان رهایی یابند؛ هم‌زمان شعار «نه شرقی، نه غربی» را مطرح ساخت تا کشور از وابستگی به قدرت‌های بیگانه آزاد شود. پس آزادی ملی و سیاسی بخش مهمی از مفهوم آزادی در این گفتمان است. از سوی دیگر، آزادی در اندیشه اسلامی همواره مقید به اخلاق و شریعت بوده است. آیت‌الله خامنه‌ای در بیانیه گام دوم انقلاب تصریح کرده‌اند که «آزادی نباید در تقابل با اخلاق و قانون و ارزش‌های الهی و حقوق عمومی تعریف شود» (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۳). بدین معنا، آزادی به مثابه رهایی مطلق از هر قید (آن‌گونه که مثلاً لیبرالیسم افراطی یا آنارشیزم می‌گوید) در اندیشه انقلاب اسلامی مردود است. آزادی مطلوب از دید این گفتمان، آزادی‌ای است که همراه با مسئولیت‌پذیری، رعایت حدود الهی و حقوق دیگران باشد. در واقع ترکیب «آزادی اخلاقی» یا «آزادی در چهارچوب دین» عبارتی است که به کرات در ادبیات جمهوری اسلامی دیده می‌شود (بهشتی، ۱۳۵۷).

بنابراین، گفتمان انقلاب اسلامی دو نوع آزادی را توأمان طالب است: یکی آزادی اجتماعی-سیاسی (حق تعیین سرنوشت، آزادی از استعمار و دیکتاتوری) و دیگری آزادی معنوی (آزاد شدن انسان از اسارت هواهای نفسانی و تعلقات مادی که در عرفان اسلامی مطرح است). آزادی معنوی در

آثار امام خمینی جایگاه والایی دارد؛ از منظر ایشان، بندگی خداوند بزرگترین ضمانت آزادی انسان از بندگی غیرخدا است. به بیان دیگر، وقتی انسان خداپرست و متخلق باشد، نه ظلم می‌کند و نه تن به ظلم می‌دهد. چنین انسانی هم از درون آزاد است هم در جامعه آزادی‌خواه و ظلم‌ستیز (خمینی، ۱۳۵۹: ج ۱۴، ۳۸).

از سوی مقابل، در تفکر غربی آزادی اغلب به معنای آزادی فردی از قیود بیرونی (مثل دولت، کلیسا یا سنت‌های اجتماعی) در نظر گرفته شده است. لیبرالیسم کلاسیک تعریف محدودی از آزادی به دست می‌دهد که بیشتر ناظر بر آزادی منفی (آزادی از دخالت دیگران) است (برلین، ۱۹۵۸: ۱۲۱). اما منتقدان متأخر غربی پی برده‌اند که این تعریف تقلیل‌گرایانه از آزادی پیامدهای منفی به بار آورده است. پاتریک دنین استدلال می‌کند لیبرالیسم با شعار آزادی از هر قید، در عمل بنیان‌های اجتماع (خانواده، مذهب، انجمن‌های مدنی) را سست کرده و افراد را در برابر بازار و دولت تنها و ناتوان ساخته است (دنین، ۲۰۱۸: ۳۸). به گفته او، نتیجه نهایی لیبرالیسم نه شهروندان آزاد که انسان‌های از هم گسیخته و تحت سیطره نظام سرمایه‌داری است که آزادی حقیقی‌شان مخدوش شده است (دنین، ۲۰۱۸: XIV). این نقد رادیکال از آزادی لیبرالی، شباهت بسیاری به نقد متفکران مسلمان دارد که همواره می‌گفتند آزادی بی‌بندوبار غربی در نهایت انسان را به بردگی امیال و استثمارگران درمی‌آورد.

شایان ذکر است که جان استوارت میل در رساله‌ی مشهور خود «درباره آزادی» استدلال کرده بود که آزادی فردی باید تا جایی محترم باشد که به آزادی و حقوق دیگران آسیب نزنند. اما تعریف «آسیب» در سنت لیبرالی عمدتاً مادی و فردمحور است (مثلاً آسیب بدنی یا مالی به دیگران) (میل، ۱۸۵۹: ۲۲). در مقابل، از دیدگاه اسلامی مفهومی وسیع‌تر از زیان وجود دارد که شامل ضرر معنوی و اخلاقی به جامعه و حتی نقض حدود الهی نیز می‌شود. بدین ترتیب عملی که در منطق سکولار صرفاً «مسئله شخصی» تلقی شده و آزاد محسوب می‌شود، ممکن است در منطق دینی چون جامعه را از فضیلت و سلامت معنوی دور می‌کند، مجاز نباشد.

امام خمینی نیز در پیام‌ها و وصیت‌نامه خود به جوانان هشدار داد که مبدا آزادی و استقلال و ارزش‌های انسانی خویش را فدای بی‌بندوباری‌های وارداتی از غرب نکنند؛ آزادی حقیقی از نظر ایشان هرگز به معنای ولنگاری و رهایی از فضیلت نیست (خمینی، ۱۳۶۸: ۲۵).

در سنت فکری غرب، البته جریان‌هایی نیز بوده‌اند که بر مفهوم آزادی مثبت (آزادی برای کسب کمال و خیر) تأکید ورزیده‌اند که نزدیک به نگرش گفتمان انقلاب اسلامی است. ایسایا برلین

میان این دو نوع آزادی (مثبت و منفی) تمایز قائل شد و هشدار داد که آزادی مثبت (مثلاً آزادی که مارکسیست‌ها یا متدینین مطرح می‌کنند) اگر به اجبار جمعی منجر شود خطرناک است (برلین، ۱۹۵۸: ۱۳۴-۱۳۱). اما فیلسوفان جمهوری‌خواه و اجتماع‌گرا^۱ در اواخر قرن بیستم مجدداً بر اهمیت بعد اجتماعی آزادی انگشت گذاشتند. آنها بیان داشتند که آزادی بدون پیوندهای اجتماعی و بدون چهارچوبی از خیر مشترک، به تنهایی ارزشی ناپایدار است (تیلور، ۱۹۹۱؛ سندل، ۱۹۹۶). مایکل سندل فیلسوف اجتماع‌گرا نقد می‌کند که لیبرالیسم با تأکید صرف بر حقوق و انتخاب فردی، فضایل مدنی و حس مشارکت جمعی را تضعیف کرده و نتیجه آن شهروندانی منفعل و جامعه‌ای اتمیزه‌شده است (سندل، ۱۹۹۶: ۱۱۰-۱۰۸). این دقیقاً شبیه به انتقاد جامعه اسلامی است که بیان میکند آزادی غربی باعث فروپاشی خانواده و اجتماع شده است.

بنابراین، نقطه اشتراک گفتمان انقلاب اسلامی و برخی جریان‌های انتقادی غرب در مفهوم آزادی این است که هر دو خواهان آزادی مسئولانه و معنادار هستند نه رهایی مطلق فرد از هر چارچوب. انقلاب اسلامی بر آزادی همراه با تکلیف و اخلاق تأکید دارد، و منتقدان غربی نیز به گونه‌ای دیگر خواستار آزادی در قالب ارزش‌های جمعی یا معنوی‌اند. به عنوان مثال، آیت‌الله خامنه‌ای در دیدار جوانان تصریح می‌کند: «ما آزادی را برای عیاشی و بی‌بندوباری نمی‌خواهیم، ما آزادی را برای رشد و تعالی انسان‌ها می‌خواهیم» (خامنه‌ای، ۱۳۸۰). مشابه این بیان را می‌توان در گفتار اندیشمندان مسیحی محافظه‌کار غرب یافت که آزادی را بدون فضیلت تهی می‌دانند.

از سوی دیگر، تفاوت مهم در چارچوب مشروعیت‌بخش آزادی است: در اندیشه اسلامی، حدود آزادی را شریعت و فرمان الهی معین می‌کند، اما در اندیشه سکولار غربی، این حدود بر پایه قرارداد اجتماعی یا فلسفه اخلاق عرفی تعیین می‌شود. ممکن است در عمل برخی مصادیق این دو نگرش مشابه باشند (مثلاً هر دو با تجاوز به حقوق دیگران مخالف‌اند)، ولی منبع مشروعیت متفاوت است. این امر گاهی سوءتفاهم ایجاد کرده است؛ غربیان تصور می‌کنند اسلام آزادی را سرکوب می‌کند چون مثلاً حدود شرعی برای پوشش یا رفتار مقرر می‌دارد، در حالی که از منظر گفتمان انقلاب، این محدودیت‌ها نه برای سلب آزادی، بلکه برای حفظ کرامت انسانی و نظم اخلاقی جامعه است که خود بسترساز آزادی واقعی است (بهشتی، ۱۳۸۱: ۱۳۱).

از این تحلیل‌ها میتوان دریافت که آزادی در هر دو گفتمان ارزشمند تلقی می‌شود اما تعریف

¹ Communitarians

«آزادی حقیقی» محل بحث است. منتقدان غربی کم‌کم دریافته‌اند که رهاسازی انسان از همه قیود، او را برده امیال و ابزار قدرت‌های اقتصادی می‌کند؛ انقلاب اسلامی نیز دقیقاً همین را از ابتدا گوشزد می‌کرد که «آزادی بی‌مسئولیت، بردگی نوین است». از رهگذر این تفاهم مفهومی، می‌توان پلی زد میان طرفداران آزادی اخلاق‌مدار در هر دو جهان. مثلاً پروژه‌های فکری مشترکی برای تبیین «آزادی در چهارچوب ارزش‌های متعالی» قابل طراحی است که فیلسوفان دین‌گرای غرب و اندیشمندان مسلمان را به گفتگو وادارد. در عرصه عمل نیز، همکاری جریان‌های مذهبی و محافظه‌کار اجتماعی در غرب با نهادهای فرهنگی انقلاب اسلامی پیرامون مسائل اخلاقی (مانند مقابله با فساد و پورنوگرافی، دفاع از نهاد خانواده، مبارزه با مواد مخدر) نشان می‌دهد زمینه عینی برای هم‌افزایی بر سر مفهوم آزادی مسئولانه وجود دارد.

۳-۵- استقلال و قدرت: مبارزه با سلطه امپریالیستی

استقلال در کنار آزادی، رکن دیگر گفتمان انقلاب اسلامی بود که ناظر به رهایی کشور از سلطه و نفوذ قدرت‌های خارجی - بویژه قدرت‌های استعماری و امپریالیستی - است. انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ تا حد زیادی واکنشی به دخالت‌های مستمر بیگانگان در مقدرات ایران طی تاریخ معاصر (از کودتای ۱۲۹۹ رضاخان تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سلطه آمریکا بر رژیم پهلوی) بود. به همین دلیل، استقلال ملی یک ارزش غیرقابل مسامحه در گفتمان انقلاب شمرده می‌شود. امام خمینی تأکید داشت که ما نباید اجازه دهیم اجانب برای این ملت تصمیم بگیرند و با تکرار اصل «نه شرقی، نه غربی» استقلال و عدم وابستگی به سایر قدرتهای دنیا را ستون اصلی انقلاب اسلامی معرفی می‌کردند (خمینی، ۱۳۶۶: ج ۲۰، ۳۱۹). اصلی که پس از انقلاب در سیاست خارجی جمهوری اسلامی تثبیت شد که معنایی جز حفظ استقلال در برابر هر دو بلوک قدرت نداشت.

استقلال در این گفتمان، به معنای خوداتکایی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است. آیت‌الله خامنه‌ای استقلال را آزادی ملت و حکومت از «تحمیل و زورگویی قدرت‌های سلطه‌گر جهان» تعریف کرده‌اند (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۲). البته استقلال به معنای انزوا و قطع ارتباط با جهان نیست؛ بلکه به تعبیر ایشان، جمهوری اسلامی ضمن تعامل با جامعه بین‌المللی، بر مرزبندی با نظام سلطه و حفظ عزت ملی اصرار دارد. به بیان دیگر، استقلال یعنی اینکه یک ملت خود برای خود تصمیم بگیرد و مسیر توسعه و پیشرفت خویش را براساس فرهنگ و مصالح خود طراحی کند، نه آنکه دنباله‌رو سیاست‌ها و الگوهای تحمیلی قدرت‌های بزرگ باشد. در عمل، مصادیق استقلال‌خواهی جمهوری اسلامی را می‌توان در مقاومت برابر فشارهای آمریکا (مانند قضیه تسخیر سفارت آمریکا در ۱۳۵۸، یا پایداری در جنگ

تحمیلی و سپس در برنامه هسته‌ای) مشاهده کرد.

در کنار مفهوم استقلال، قدرت نیز در گفتمان انقلاب اهمیت یافته است زیرا ابزار دفاع از استقلال است. امام خمینی همواره مستضعفان را به کسب قوت و قدرت فرا می‌خواند تا بتوانند در برابر مستکبران بایستند. رهبر انقلاب نیز ایده «اقتدار ملی» را مطرح می‌کند و مثلاً بر تقویت بنیه دفاعی کشور تأکید دارند تا هیچ دولت زورگویی نتواند استقلال ایران را تهدید کند (خامنه‌ای، ۱۳۹۸ الف). البته این قدرت با منطق سلطه‌جویانه فرق دارد؛ جمهوری اسلامی قدرت را برای تجاوز به دیگران نمی‌خواهد بلکه برای جلوگیری از تجاوز قدرت‌های جهانی می‌خواهد. شعار دفاع از «مستضعفان جهان» که توسط ایران مطرح می‌شود، نشانگر روحیه ضداستکباری این گفتمان است: هر جا ملتی تحت سلطه ظالمان است (چه فلسطین باشد چه آفریقا یا آمریکای لاتین)، گفتمان انقلاب اسلامی بنا بر رسالت خود از آنها حمایت معنوی می‌کند (خامنه‌ای، ۱۳۹۸ ب).

در اندیشه انتقادی غرب نیز، مفهوم استقلال و نقد امپریالیسم جایگاه برجسته‌ای دارد. پس از جنگ جهانی دوم و افول استعمار کلاسیک، بسیاری از متفکران «جهان سوم‌گرا» در غرب به نقد ساختارهای نواستعماری پرداختند. فرانتس فانون در کتاب «دوزخیان روی زمین» تجربیات استعمارزدایی را تحلیل کرد و خشونت نظام سلطه را برملا ساخت (فانون، ۱۹۶۳). ادوارد سعید در «شرق‌شناسی» نشان داد که چگونه گفتمان‌های فرهنگی غرب ابزار سلطه بر شرق بوده است (سعید، ۱۹۶۳). این آثار همگی روحیه‌ای مشابه با گفتمان انقلاب دارند که نظام سلطه غرب (به‌ویژه آمریکا) را عامل تداوم استعمار در لباس جدید می‌بیند.

یکی از روشنفکران غربی که مستقیماً سیاست‌های امپریالیستی ایالات متحده را نقد کرده، نوآم چامسکی است. چامسکی با مرور عملکرد آمریکا در کودتاها (مثل ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ایران)، جنگ‌ها (ویتنام، عراق) و حمایت از دیکتاتوری‌ها، نتیجه می‌گیرد که شعارهای واشنگتن درباره دموکراسی و حقوق بشر پوششی برای گسترش هژمونی خود و چپاول منافع ملت‌هاست (چامسکی، ۲۰۱۶: ۱۵۷). چنین دیدگاهی کاملاً منطبق بر روایت انقلاب اسلامی از روابط بین‌الملل است که آمریکا را «شیطان بزرگ» و شبکه استکبار جهانی می‌خواند. حتی ادبیات هر دو در مواردی مشترک است: مثلاً چامسکی به کرات از واژه «هژمونی» برای توصیف سلطه آمریکا استفاده می‌کند، در حالی که گفتمان انقلابی از تعبیر «استکبار جهانی» بهره می‌گیرد؛ اما هر دو یک مصداق دارند. هم‌چنین مقولاتی مانند «نظام سلطه» یا «استعمار نو» در گفتمان انقلاب و ادبیات پسااستعماری غرب هر دو حضور دارند.

در داخل خود غرب نیز سنت‌های ضدامپریالیستی وجود داشته است. مثلاً در آمریکا، مارک تواین و انجمن ضد امپریالیستی در اوایل قرن ۲۰ علیه استعمار فیلیپین توسط آمریکا اعتراض کردند. در دهه ۱۹۶۰، جنبش ضد جنگ ویتنام نمونه دیگری از مطالبه استقلال و مخالفت با امپریالیسم بود. امروز نیز گروه‌های عدالت‌خواه جهانی^۱ سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول و شرکت‌های فراملی را که به اقتصاد کشورهای ضعیف آسیب می‌زند، نقد می‌کنند. تمامی این موارد در بنیان فکری خود، خواهان استقلال ملل و نفی سلطه‌گری‌اند.

اختلافی که شاید وجود داشته باشد این است که گفتمان انقلاب اسلامی رنگ و بوی گفتمان اسلامی دارد و مثلاً دشمنی با آمریکا را تکلیف دینی و موضعی الهی می‌داند، در حالی که منتقدان غربی عمدتاً از منظر انسانی یا سوسیالیستی به امپریالیسم معترض‌اند. اما در عمل، نتیجه مشابه است: هر دو خواهان جهان چندقطبی عادلانه یا حتی بی‌قطب (بدون سلطه‌گر) هستند. ایده امت اسلامی که به‌نوعی موازی ایده انترناسیونالیسم ضد سرمایه‌داری است، می‌تواند با آن اشتراک مساعی پیدا کند. چنان‌که دیدیم انقلاب اسلامی از آرمان فلسطین (که چپ‌های غربی نیز حامی آن‌اند) دفاع می‌کند؛ متقابلاً برخی چپ‌گرایان غربی نیز در برابر فشارهای آمریکا بر ایران موضع گرفته‌اند زیرا آن را زورگویی امپریالیستی می‌بینند.

بنابراین، استقلال‌طلبی و سلطه‌ستیزی نیز یکی از نقاط تلاقی گفتمان انقلاب اسلامی با نقدهای اندیشه غربی است. هر دو، امپریالیسم و نظام سلطه را محکوم می‌کنند و به حق ملت‌ها برای تعیین سرنوشت خود احترام می‌گذارند. جمهوری اسلامی این را در قالب سیاست خارجی خود (حمایت از جنبش‌های مقاومت، عدم تبعیت از نظام‌های سلطه‌گر) نشان داده و منتقدان غربی در قالب آثار و حرکت‌های فکری-مدنی. چالش پیش رو، تبدیل این اشتراک در دشمن مشترک (نظام سلطه) به همکاری‌های مثبت برای ساختن جهانی عادلانه‌تر است. شاید بتوان گفت انقلاب اسلامی می‌تواند یک گفتمان رهایی‌بخش جهانی ارائه دهد که با ادبیات قابل فهم برای وجدان‌های بیدار در غرب همراه باشد. نمونه‌ای از این تلاش، پیشنهاد «نهضت جهانی مستضعفین» توسط امام خمینی بود (خمینی، ۱۳۵۸: ج ۱۲، ۱۳۶)، که اگرچه کاملاً عملی نشد، اما ایده تشکیل جبهه واحدی از ملت‌های تحت ستم فراتر از مرزهای ایدئولوژیک را مطرح کرد.

¹ Global Justice Movements

۵-۴- معنویت و تکلیف: احیای فضیلت در جهان مدرن

چهارمین مؤلفه اساسی گفتمان انقلاب اسلامی، معنویت (و تکلیف‌گرایی دینی) است. در واقع می‌توان گفت این مؤلفه، وجه تمایز اصلی انقلاب اسلامی با اکثر انقلاب‌های مدرن (مثل انقلاب فرانسه یا انقلاب روسیه) بود. انقلاب ایران صرفاً خواستار تغییر سیاسی نبود، بلکه داعیه «تحول معنوی و فرهنگی» در جامعه داشت. امام خمینی صراحتاً اعلام می‌کرد که این انقلاب برای خدا و ارزش‌های الهی است نه برای مطامع مادی: «ما برای اقتصاد و شکم انقلاب نکردیم؛ ما برای اسلام انقلاب کردیم» (خمینی، ۱۳۵۹: ج ۱۳، ۳۰۷). این بیان تاریخی ایشان نشان می‌دهد که انگیزه و هدف نهایی نهضت، اجرای تکلیف الهی و برپایی حکومت الله بوده است، حتی اگر منافعی دنیوی به دنبال نداشته باشد.

مفهوم تکلیف در ادبیات انقلاب بسیار پررنگ است. رهبران انقلاب مردم را «مکلف به اقامه عدل و قیام الله» می‌دانستند و مبارزه با طاغوت را یک وظیفه شرعی قلمداد می‌کردند. این تکلیف‌اندیشی ریشه در آموزه‌های اسلام دارد. در منطق قرآنی، «قیام الله» و «امر به معروف و نهی از منکر» مبنای دینی عدالت‌خواهی و کنش جمعی‌اند: «قُلْ إِنَّمَا أُعْطِیْتُ بِوَحْدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ...» (سبأ/۴۶) و «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران/۱۰۴؛ نیز ۱۱۰/۳). بدین معنا، قیام برای خدا و سازمان‌یافتگی اجتماعی مؤمنان برای پاسداشت خیر عمومی، مستند نصی و وظیفه جمعی اقامه عدل است. در سال‌های دفاع مقدس نیز همین منطق حکم‌فرما بود: رزمندگان اسلام خود را مأمور به دفاع از دین و میهن در برابر متجاوز بعثی می‌دیدند، حتی اگر احتمال شهادت یا سختی در میان بود. نتیجه این رویکرد، شکل‌گیری نوعی معنویت انقلابی بود که با عرفان فردگرایانه سنتی تفاوت داشت؛ معنویتی که نه به گوشه‌نشینی، بلکه به مشارکت فعال در جامعه و سیاست برای رضای خدا دعوت می‌کرد (منصوری و همکاران، ۱۳۸۱: ۱۶۳) (پدیده‌ای که جامعه‌شناسان از آن به «معنویت‌گرایی انقلابی» تعبیر کرده‌اند).

از منظر گفتمان انقلاب، یکی از بزرگ‌ترین کاستی‌های تمدن غرب فقدان معنویت است. امام خمینی تمدن غرب را «تهی از معنویت و اخلاق» می‌خواند و بارها هشدار داد که ترقیات مادی بدون ایمان، انسان را به تباهی می‌کشاند (خمینی، ۱۳۶۸: ج ۶، ۲۷۵). آیت‌الله خامنه‌ای نیز در بیانیه گام دوم تصریح کرد «معنویت و اخلاق از محورهای اصلی این انقلاب است» و ما نباید دچار غفلت مادی‌گرایانه‌ای شویم که غرب در آن غرق است (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۶). در واقع، انقلاب اسلامی مدعی یک احیای معنوی در جهان معاصر است؛ الگویی که در آن علم و فناوری و سیاست با معنویت و اخلاق همراه شود تا تمدن نوین اسلامی شکل گیرد (خامنه‌ای، ۱۳۹۷: ۱۰).

حال اگر به عرصه تفکر غرب بازگردیم، می‌بینیم که صدای نقد معنویت‌زدایی و اخلاق‌گریزی دنیای مدرن از درون خود غرب نیز به گوش رسیده است. السدیر مک‌ایتایر چنانکه پیش‌تر ذکر شد، استدلال می‌کند که جهان مدرن پس از طرد سنت‌های دینی و فضیلت‌محور، به وضعیت آشفته‌ای در اخلاق رسیده که در آن هیچ مبنای مشترک ارزشی باقی نمانده است (مک‌ایتایر، ۱۹۸۱: ۲۶۳). او غرب امروز را با اواخر امپراتوری روم مقایسه می‌کند که فضایل کلاسیک فراموش شده و تنها نوعی خودخواهی و نسبی‌گرایی حاکم است. مک‌ایتایر راه نجات را بازگشت به سنت ارسطویی- مسیحی قرون وسطی می‌داند که در آن اخلاق بر پایه غایت انسان (تلوس) و فضایل شکل گرفته بود. این پیشنهاد در زبان خود مک‌ایتایر یعنی بازگشت به جامعه‌ای شبیه دیرهای سَن‌بندیکت^۱ است (مک‌ایتایر، ۱۹۸۱: ۱۷۰). در زبان گفتمان انقلاب شاید بتوان گفت مشابه دعوت به بازگشت به سبک زندگی اسلامی ساده‌زیستانه است.

همچنین چارلز تیلور از «خلاً معنوی» در غرب سخن می‌گوید. او توضیح می‌دهد که در «عصر سکولار» باورهای دینی به حاشیه رفته‌اند و هر فرد باید خود معنای زندگی‌اش را بسازد، امری که به سردرگمی وجودی و احساس پوچی در بسیاری از انسان‌ها انجامیده است (تیلور، ۲۰۰۷: ۳۰۹). امیل دورکیم جامعه‌شناس نیز بیش از صد سال پیش مفهوم آنومی (بی‌هنجاری) را مطرح کرد که طی آن جوامع در حال مدرن‌شدن دچار گسیختگی اخلاقی و از دست دادن جهت می‌شوند (دورکیم، ۱۸۹۷: ۴۳۵). تمامی این هشدارها در جهان غرب، آینه‌ای در برابر چشمان ماست که نشان می‌دهد نقد انقلاب اسلامی بر دنیاپرستی و مادیت‌گرایی عصر جدید بی‌پایه نبوده، بلکه دغدغه‌ای جهانی است. شاید گفته شود هنوز بخش‌های بزرگی از جوامع غربی سکولار حاضر به پذیرش دین به معنای متعارف نیستند، اما حتی جنبش‌های نوپدید معنوی در غرب (نظیر اقبال گسترده به مدیتیشن، یوگا، معنویت شرق و عرفان سرخ‌پوستی) نشان از تشنگی معنوی دارند.

از سوی دیگر، نباید از نظر دور داشت که نوع معنویت و فضیلتی که انقلاب اسلامی مطرح می‌کند، تفاوت‌هایی با دیدگاه‌های غربی دارد. بسیاری از اندیشمندان غربی پیشنهاد می‌کنند که برای پر کردن خلاً معنوی، باید به معنویت فردی یا حتی احیای نسبی ارزش‌های مسیحی پرداخت. اما انقلاب اسلامی معنویت را اساساً اجتماعی و سیاسی نیز می‌بیند؛ بدین معنا که معنویت فقط در گوشه معبد و عبادت شخصی خلاصه نمی‌شود، بلکه باید در اداره جامعه، اقتصاد، فرهنگ و سیاست دخیل باشد و این حوزه‌ها را از ارزش‌های مادیگرایانه پاکسازی کند. اینجاست که مفهوم «تمدن نوین اسلامی» مطرح

^۱ اشاره به دوران تاریک قرون وسطی و نقش رهبانان در حفظ فضیلت

می‌شود؛ جامعه‌ای که در آن رشد علمی و قدرت سیاسی با عدالت و معنویت توأم است (خامنه‌ای، ۱۳۹۷).

بنابراین، اشتراک مهم دیگر میان دو گفتمان، نیاز به معنویت است. انقلاب اسلامی پیام‌آور بازگشت خدا به صحنه زندگی است و این حرف در فضای پسامدرن امروز دیگر برای بسیاری از غربیان نیز بیگانه نیست. حتی برخی فیلسوفان خداناباور غرب (چون ژاک دریدا در اواخر عمر) شروع به گفتگو درباره امر قدسی و دین کرده‌اند (دریدا، ۲۰۰۹). جالب اینجاست که راجر گارودی فیلسوف مارکسیست فرانسوی، در پی انقلاب ایران چنان تحت تاثیر معنویت شیعی قرار گرفت که اسلام آورد. او انقلاب ایران را «انفجار نور» در جهان ماده‌زده خواند و تحلیل کرد که انقلاب اسلامی یک انقلاب علیه تمدن تحمیلی آمریکایی بود. این نمونه نشان می‌دهد که معنویت انقلابی شیعی حتی قابلیت الهام‌بخشی فراتر از مرزهای ایران را دارد.

البته باید اذعان کرد که بخش زیادی از جوامع غربی شاید به نسخه مشخص انقلاب ایران (ولایت فقیه و شریعت اسلامی) تمایلی نشان ندهند، اما می‌توان انتظار داشت که بر سر اصول کلی با آن همراهی کنند: مثلاً اینکه اخلاق مطلق و جهان‌شمول وجود دارد، یا اینکه انسان صرفاً با مصرف‌گرایی و لذت‌جویی خوشبخت نمی‌شود و نیاز به ایمان به امری متعال دارد. اینها نقاط مشترکی است که می‌تواند یک متفکر مسیحی، یک فیلسوف سکولار معنویت‌گرا و یک عالم مسلمان را به هم نزدیک کند.

نتیجه‌گیری

بررسی تطبیقی انجام‌شده در این مقاله نشان داد که گفتمان انقلاب اسلامی ایران علیرغم تفاوت‌های ظاهری و مبنایی با گفتمان‌های انتقادی غربی، در برخی اصول و آرمان‌های کلیدی اشتراکات قابل توجهی دارد. چهار مؤلفه بنیادین این گفتمان - عدالت، آزادی، استقلال و معنویت - هر یک به نحوی در آیین اندیشه منتقدان غربی بازتاب یافته است. این امر هم از غنای درونی هر دو گفتمان حکایت دارد و هم از امکان گفتگوی بینافرهنگی میان آنها.

در زمینه عدالت اجتماعی، هر دو جهان‌بینی معترض بی‌عدالتی‌های ساختاری‌اند و خواستار برپایی نظامی عادلانه‌تر هستند؛ یکی با زبان دینی دفاع از مستضعفان و دیگری با زبان حقوق بشری و اقتصاد اخلاقی. در مقوله آزادی، هر دو نسبت به پوچی آزادی لجام‌گسیخته فردی هشدار می‌دهند و بر آزادی‌های هدفمند و مسؤولانه تأکید دارند. در بحث استقلال و سلطه‌ستیزی، هر دو جریان فکری

امپریالیسم و هژمونی قدرت‌های بزرگ را محکوم کرده و خواستار احترام به حق ملت‌ها برای تعیین سرنوشت خویش‌اند. و سرانجام در حیطه معنویت و اخلاق، هر دو از وضعیت بحران‌زده معنوی-اخلاقی جهان مدرن نگران‌اند و نیاز به احیای ارزش‌های معنوی و فضایل انسانی را فریاد می‌زنند.

این همسویی‌ها نشان می‌دهد که می‌توان پل‌های مفهومی و ارزشی میان انقلاب اسلامی و متفکران آزادی‌خواه و عدالت‌جوی غرب بنا کرد. در واقع، تقاطع گفتمان انقلاب اسلامی و نقد اندیشه غربی نقطه‌ای است که در آن دو جریان بزرگ فکری عصر ما - یعنی "بیداری اسلامی" و "نقد مدرنیته" - امکان ائتلاف می‌یابند. چنین ائتلافی می‌تواند هم به غنای نظری هر دو کمک کند و هم در صحنه عمل، جبهه واحدی علیه ظلم و بی‌عدالتی جهانی تشکیل دهد.

البته باید در نظر داشت که تفاوت‌های عمیق عقیدتی و تاریخی نیز میان این دو نحله وجود دارد که نباید نادیده گرفته شوند. انتظار واقع‌بینانه آن نیست که صرف این مشترکات، مثلاً اندیشمندان سکولار منتقد غرب همسو با جمهوری اسلامی شوند یا بالعکس. اما این مشترکات می‌تواند زمینه‌ساز گفتگوهای ثمربخش و تبادل تجارب میان نخبگان فکری دو سو باشد. برای نمونه، اندیشمندان مسلمان انقلابی می‌توانند با فیلسوفان اجتماعی غربی درباره مدل‌های بدیل توسعه (جایگزین سرمایه‌داری افسارگسیخته) تبادل نظر کنند؛ یا در باب چگونگی تزریق اخلاق به اقتصاد و سیاست بحث نمایند. همچنین همکاری‌های عملی در مجامع بین‌المللی برای پیشبرد اهداف مشترک - مانند مبارزه با فقر جهانی، صلح‌طلبی واقعی، حفظ محیط زیست از چنگال سودپرستی شرکت‌ها - امکان‌پذیر است.

به بیان دیگر، نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که گفتمان انقلاب اسلامی قابلیت آن را دارد که نه یک گفتمان منزوی و صرفاً بومی، بلکه بخشی از گفتمان انتقادی جهانی علیه مدرنیته استکباری باشد. وجه مشترک انقلاب اسلامی با بسیاری از جنبش‌های فکری-اجتماعی امروز دنیا، اعتراض به وضع موجود و آرزوی ساختن دنیایی مبتنی بر عدالت، معنویت و کرامت انسانی است. این می‌تواند پایه‌ای برای پیوستگی و گسترش اندیشه انقلاب در گستره جهانی باشد.

در پایان، بایسته است که محققان و صاحب‌نظران هر دو طرف، این نقاط همگرایی را بیشتر کاوش کنند و ادبیات تطبیقی میان اسلام انقلابی و اندیشه غربی را گسترش دهند. چنین پژوهش‌هایی به رفع سوءتفاهم‌ها، غنی‌تر شدن ادبیات فکری و حتی هم‌افزایی در کنش منجر خواهد شد. انقلاب اسلامی اگر بتواند خود را به مثابه پاسخی بومی-دینی به همان مسائلی معرفی کند که ذهن وجدان‌های بیدار در غرب را مشغول داشته، آنگاه می‌تواند گفت که رسالت خویش را در تقابل با نظام سلطه جهانی

بهرتر ایفا نموده است. این مقاله تلاشی در همین راستا بود و نشان داد که جهان اندیشه، عرصه تقابل صرف تمدن‌ها نیست بلکه امکان تعامل و تکامل از طریق اشتراکات ارزشمند نیز وجود دارد.

منابع

- قرآن کریم
- آجیلی، هادی و علی اسمعیلی اردکانی. (۱۳۹۴). بدیل‌های دولت در گفتمان اسلامی و انتقادی غرب. فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، ۵ (۱)، ۹۹-۱۲۰.
- احمدی، بابک. (۱۳۸۳). مدرنیته و اندیشه انتقادی. تهران: مرکز نشر.
- آل‌احمد، جلال. (۱۳۴۱). غرب‌زدگی. تهران: انتشارات فردوسی.
- بهشتی، سیدمحمد حسینی. (۱۳۸۱). آزادی، هرج و مرج، زورم‌آوری. تهران: بقعه
- جهان‌بزرگی، احمد. (۱۳۸۹). اسلامیت، عدالت، آزادی: دال مرکزی گفتمان انقلاب اسلامی. مجله زمانه (دوره جدید)، (۹۶)، ۱۵.
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۸۰). بیانات در دیدار جمعی از جوانان. (در مجموعه حدیث ولایت، جلد ۶، تهران: نشر انقلاب اسلامی).
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۹۳). بیانات در مراسم بیست و پنجمین سالگرد رحلت امام خمینی (۱۴ خرداد ۱۳۹۳). تهران: پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار رهبر انقلاب.
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۹۷). بیانیه گام دوم انقلاب. تهران: نشر انقلاب اسلامی.
- خامنه‌ای، سید علی. (۱۳۹۸الف). بیانات در دیدار بسیجیان (۶ آذر ۱۳۹۸). تهران: پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار رهبر انقلاب.
- خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۹۸ب). بیانات در دیدار فرماندهان و کارکنان نیروی هوایی ارتش (۱۹ بهمن ۱۳۹۸).
- خمینی، روح‌الله. (۱۳۵۸). صحیفه امام، جلد ۶. تهران: نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، روح‌الله. (۱۳۵۸). پیام به مسلمانان ایران و جهان در ۱۵ بهمن (قیام مستضعفین جهان علیه مستکبرین). در صحیفه امام (جلد ۱۲، صص. ۱۳۶-۱۳۸).
- خمینی، روح‌الله. (۱۳۵۸). سخنرانی در جمع عشایر لرستان (قم، ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۸). در صحیفه امام (جلد ۷، صص. ۳۲۷-۳۲۹). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، روح‌الله. (۱۳۵۸). سخنرانی در جمع کارکنان پخش رادیو ۱۷ شهریور: نقش رادیو و تلویزیون در جامعه (قم). در صحیفه امام (جلد ۹، صص. ۴۴۹-۴۵۰). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، روح‌الله. (۱۳۵۹). سخنرانی در جمع معلمان تعلیمات دینی ۱۰ بهمن (اهمیت و وظایف شغل معلمی). تهران: جماران. در صحیفه امام (جلد ۱۴، ص. ۳۸). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

- خمینی، روح‌الله. (۱۳۵۹). سخنرانی در جمع دانشجویان مسلمان پیرو خط امام ۱۵ آبان (شکست قدرت‌های پویشی). تهران: حسینیه جماران. در صحیفه امام (جلد ۱۳، ص. ۳۰۷). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، روح‌الله. (۱۳۶۶). سخنرانی در جمع مسئولان جهاد سازندگی، صحیفه امام، جلد ۲۰. تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- خمینی، روح‌الله. (۱۳۶۸). وصیت‌نامه سیاسی-الهی امام خمینی (ره). تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- داوری اردکانی، رضا. (۱۳۷۹). درباره غرب. تهران: انتشارات هرمس.
- شریعتی، علی. (۱۳۵۶). بازنگشت به خویشتن. تهران: حسینیه ارشاد.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۵۸). عدل الهی. تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۵۸). سیری در نهج‌البلاغه. تهران: صدرا.
- منصوری، جواد؛ افتخاری، اصغر؛ عیوضی، محمدرحیم؛ مطهرنیا، مهدی. (۱۳۸۱). گفت‌وگو: انقلاب اسلامی و معنویت گرایي. اندیشه انقلاب اسلامی، (۲)، ۱۴۳-۱۷۲.
- نرمانی، حسن؛ غفار زارعی و امین روان‌بُد. (۱۴۰۰). نقد تمدن نوین غرب از منظر گفتمان انقلاب اسلامی با تأکید بر آراء آیت‌الله خامنه‌ای. فصلنامه مطالعات دفاع مقدس، ۷(۱)، ۵۵-۸۰.

- Berlin, I. (1958). *Two Concepts of Liberty*. Oxford: Oxford University Press.
- Carrel, A. (1935). *Man, the unknown* (Harper & Brothers).
- Chomsky, N. (2016). *Who Rules the World?* New York: Metropolitan Books.
- Deneen, P. J. (2018). *Why Liberalism Failed*. New Haven: Yale University Press.
- Derrida, J. (1976). *Of grammatology* (G. C. Spivak, Trans.). Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press.
- Derrida, J. (2009). *The end of the world and other teachable moments: Jacques Derrida's final seminar* (M. Naas & M. I. Heim, Eds.). Fordham University Press.
- Durkheim, É. (1897). *Suicide: A Study in Sociology* (J. A. Spaulding & G. Simpson, Trans.). New York, NY: The Free Press.
- Fanon, F. (1963). *The wretched of the earth* (C. Farrington, Trans.). New York, NY: Grove Press.
- Foucault, M. (1977). *Discipline and punish: The birth of the prison* (A. Sheridan, Trans.). New York: Pantheon Books.
- Horkheimer, M. (1972). *Critical Theory: Selected Essays*. New York: Herder and Herder.

- MacIntyre, A. (1981). *After Virtue: A Study in Moral Theory*. Notre Dame, IN: University of Notre Dame Press.
- Mill, J. S. (1859). *On Liberty*. London: John W. Parker.
- Piketty, T. (2014). *Capital in the Twenty-First Century*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Rawls, J. (1971). *A theory of justice*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Said, E. W. (1978). *Orientalism*. Pantheon Books.
- Sandel, M. (1996). *Democracy's Discontent*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Stiglitz, J. E. (2012). *The Price of Inequality: How Today's Divided Society Endangers Our Future*. New York: W.W. Norton.
- Taylor, Ch. (2007). *A Secular Age*. Cambridge, MA: Harvard University Press.